



درباره مسجد نقویه مشهد که با پرده خوانی های متفاوتش

پاتوق کودکان و نوجوانان شده است

روایت روشن یک مسجد

اکرم انتصاری- بعضی حس ها در باره مکان ها با تجربه و بر خورد ما در کودکی گره خورده است؛ مثل قصه مشترک هر کدام از ما با مسجد. این که وقتی کودک و نوجوان بودیم، چه برخوردی با ما داشتند، به رسمیت شناخته شدیم یا از صف اول به پهنه های عجیب بیرون کشیده شدیم یا برعکس با خوش برخوردی کاسه قند را به دستمان دادند و یا مسئول کاری شدیم، همه این ها حالا در بزرگ سالی رابطه قلبی مان را با مسجد جهت می دهد. نمی توان فعالیت های مسجد را در شکل گیری این رابطه نادیده گرفت به خصوص وقتی که مسجد می تواند یک پاتوق گرم و فرهنگی برای بچه ها شود و دین و فرهنگ را در قالب برنامه های متنوع و جذاب ارائه بدهد. چیزی که مشخص است این است که بچه ها از دیدن یک پویانمایی دینی که پر از جذابیت های بصری است بیشتر خوششان می آید تا دست به سینه نشستن و گوش کردن به یک کتاب خشک و خالی. مسجد «نقویه» در خیابان احمدآباد مشهد یکی از همین پاتوق های فرهنگی-دینی است که در دهه اول محرم برای بچه ها برنامه پرده خوانی مناسبی ترتیب داده است. البته برنامه هایش به همین ایام محدود نمی شود. به این مسجد رفتیم و از پرده خوانی و فعالیت های دیگر آن جویا شدیم.



عکس ها از سمن دهقانی

بچه ها، مسجد و بزرگ ترها، داستان یک سه گوشه امن



بچه های صف جلو غرق در داستان اند، بی توجه به جایی که مادرها و پدرها نشسته اند. بعضی ها که کوچک ترند و هنوز دل بردن از مادرشان را ندارند، سرشان روی زانوی مادر است و چشم شان به پرده روایت. بعضی ها هم ایستاده همه داستان را دنبال می کنند. مادر بزرگی که روی صندلی کنارم نشسته است، با به پای داستان اشک می ریزد و یاحسین (ع) می گوید. وقتی حالش را می پرسم، می گوید: هر شب تنها

می آیم، بدون نوه و کودکی. من هم می نشینم و به قامت کودکی در می آیم که باز هم تشنه دیدن و شنیدن مصیبت کربلاست. داستان آن شب مربوط به چندین روز قبل از عاشورا است. داستان برخورد سپاه احمر بن ریاحی» با سپاه امام حسین(ع)، داستان سیراب کردن سپاه حر بن ریاحی به دستور امام حسین(ع). آب چه دو حرفی چندپهلویی است در کربلا. پنج دقیقه از ساعت هشت گذشته است و عروסקی به نام «زاغی» پیدا می شود. با حرف هایش حال و هوای بچه ها را عوض و مدام سوال هایی از مجری می کند که هر کدام ممکن است سوال یکی از بچه ها باشد. هنوز حوصله بچه ها به لطف برنامه های کوتاه سر نرفته است و پرده خوانی بعد از رفتن زاغی از سر گرفته می شود. همان طور که تصویرها روی پرده می آیند، مجری با شور و حال خاصی روایتگر داستان است. ساعت ۸:۲۵ است، داستان آن شب تمام می شود. بچه ها به صف می شوند و همه را مداح سینه می زنند، بعضی ها هم به آغوش مادرانشان برگشته اند. ساعت نزدیک ۹ شب است، نقاشی های برتر انتخاب می شوند و اسم بچه هایی را که برنده شدند، صدا می زنند. عکس می گیرند و پرده خوانی با یک پذیرایی مختصر تمام می شود.

پرده نشینان کوچک پرده خوانی

ساعت ۷:۴۴ است. مجری که روحانی جوانی است به نام حاج آقای رضانی، میکروفن به دست می شود (در آبدارخانه مسجد دیدم که داستان آن شب را یکی از نوجوان های مشکی پوش مسجد که از اعضای فعال است مرور می کند). مجری این طور شروع می کند که بچه ها بعد از هر حرف من «بسم...» بگویند. بچه ها که در نزدیک ترین فاصله ممکن جدا از مادر و پدرشان جلوی پرده نمایش نشسته اند، از این موضوع استقبال می کنند. برنامه این طور شروع می شود که «نام خدا، بسم... مشکل گشا، بسم... در هر کجا، بسم... بلند بگو... سلام و احوال پرسی ادامه می یابد و مجری از بچه ها درباره داستان دیشب سوال می کند. دختر بچه ها به ۵۰ نفر رسیده اند و پسر ها هم نزدیک به همین عدد. مجری که همان روحانی جوان است، از کمی قبل تر داستان دیشب را تعریف می کند تا بچه ها را همراه کند. چراغ ها خاموش و پرده نمایش روشن می شود با صدای بسم ا... . صدای صلوات و سلام بر امام حسین (ع) از همه بلندگوهای مسجد پخش می شود و تصویر صحن و سرای امام حسین (ع) روی پرده می افتد. ساعت ۷:۵۶ است، داستان شروع می شود.



کم سن وسالان به مسجد می آیند



ساعت حدود ۱۹ است. روی صندلی پیاده رو، کمی دورتر از مسجد نقویه در خیابان احمد آباد می نشینم. مسجد پر رفت و آمد است و در بزرگش که بعد از چند پله خودنمایی می کند، باز باز. بنرهای زیادی روی دیوار بلند مسجد جا خوش کرده است. روی یکی از آن ها نوشته شده: «برنامه پرده خوانی محرم برای کودکان و نوجوانان، ساعت ۱۹ تا ۲۱، مسجد نقویه. صدای پسر شش، هفت ساله ای که سر بند

یاحسین (ع) بسته و یک بلوز مشکی با شلوار جین آبی پررنگ پوشیده است، حواسم را پرت می کند. پسرک، دست مادرش را می کشد و می گوید: «بریم دیگه، شروع می شه الان». به ساعت نگاه می کنم، به گمانم وقتش است. جلو می روم و با مادر آن پسر خوش ویش می کنم. با هم پله ها را بالا می رویم. در محل ورودی مسجد از بچه ها که با نقاشی داستان روز قبل آمده اند، عکس می گیرند و به داخل مسجد راهنمایی شان می کنند. به سمت راست مسجد که با یک پرده صورتی برای خانم ها جدا شده است می روم. لحظه ای بعد، مادری با پسرش وارد این قسمت می شوند. پسرک را به خاطر اندام کوچکش، به نام علی کوچولو می شناسند. از روی سایه های روی پرده می توان فهمید رفت و آمد به قسمت آقایان هم شروع شده است. ۱۵ دقیقه ای از ساعت هفت گذشته است که نوجوانی میکروفن به دست می گیرد و با صدایی خوش زیارت عاشورا می خواند. به تعداد خانم ها همین طور اضافه می شود و بالطبع تعداد بچه ها هم زیادت. دختری با لباس فرم مدرسه، کوچولوی دیگری را روسری که مدام از سرش می افتد و یکی که کم سن و سال تر است با موهای خرگوشی. یکی از بچه ها از اعضای مسجد سر بند یاحسین (ع) می گیرد و در طرف دیگر مسجد سینی چای، عطر، روزه را در مسجد پخش کرده است.

بچه ها از مسجد چه می گویند؟

دوست دارم روایت فقط از نگاه من نباشد. از تک تک بچه ها درباره قصه مشترک مسجد و کودکی شان می پرسم. با تعجب نگاه می کنند طوری که انگار می گویند جای شما آن عقب است، لایه لای بزرگ ترها. قصدم را می گویم و از چند تا ایشان سوال می کنم. **ریحانه ۹ ساله:** «دو سه سالی میشه نقویه میام، چهارشنبه ها هم. داستان زندگی اماما رو یاد می گیرم و برای امامان و بابام تعریف می کنم. بابام می گه آفرین. مامانم لیخند می زنه. چند هفته است دختر خاله ام باهام میاد و دیگه تنها نیستیم». **یسنا، ۵ ساله:** «پنج سالمه. به عالمه اوادم این جا از انگشتای دستم هم بیشتر. این جا خمیر بازی می کنم، کارت تون می بینم از زندگی اماما. امام حسین و امام حسن رو دوست دارم چون قصه شونو دیدم». مهدی، سنش را اینجا با مامان و بابام. یه بار واسه پسر خالم تعریف کردم قصه این جا رو اما برای شما نمی تونم تعریف کنم، باید قدتون اندازه پسر خالم باشه خاله». **حورا، ۷ ساله:** «با امشب می شه دوروز که میام این جا. کارت راهنما گرفتم از اون خانم، ببین چه قشنگه. حالا حواسم به بچه ها هست نرن بیرون یه وقت و سلوغ نکنن. هنوز قصه این جا رو واسه کسی تعریف نکردم چون هنوز دوستانم رو ندیدم. بنویس بچه ها جاتون خالی، خیلی خوش می گذره. وقتی رفتم کارت راهنما رو به شما بدم؟». **یک دختر ۱۷ ساله:** «بچه تر که بودم مامانم میاوردم این جا. امروز که فهمیدم زاغی و پرده خوانی هنوز تو نقویه اجرا می شه خواهرزاده هام رو هم آوردم. زاغی رو از همون بچگی دوست داشتم و هنوز قصه هاش تو گوشمه. وقتش بود دوباره بیام.



پرده خوانی، کی و کجا بریم؟

برنامه های دهه اول محرم مسجد نقویه در خیابان احمدآباد مشهد، از روز اول محرم تا شام غریبان هر شب از ساعت ۱۹ تا ۲۱ در بخش های مختلفی مثل عکس گرفتن بچه ها با نقاشی هایشان، زیارت عاشورا، پرده خوانی، مداحی و یک پذیرایی ساده اجرا می شود. این برنامه ها در طول سال ادامه دارد؛ هر چهارشنبه شب، در شش ماه اول سال ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۲ و در شش ماه دوم ساعت ۱۸:۳۰ تا ۲۰. اگر در هفته برگزاری پرده خوانی مناسبتی باشد، قصه پرده خوانی هم مناسبتی می شود و در غیر این صورت داستان، از آدم و حوا شروع می شود و به ترتیب، هر چهارشنبه داستان زندگی پیامبران پرده خوانی می شود. تعداد بچه ها به گفته آقای عظیمی در برنامه پرده خوانی در طول سال به ۲۰۰ نفر می رسد و در شب های آخر محرم به ۱۰۰۰ نفر. سامانه پیامکی مسجد نقویه حالا پنج هزار نفری شده است و خانواده ها با پیامک، موضوع پرده خوانی آن هفته را دریافت می کنند. کارها در مسجد با برنامه ریزی جلو می رود مثلا نرم افزاری تهیه شده است که اسم و مشخصات بچه ها بعد از ورود به مجموعه در آن ثبت می شود و نقاشی هایی که از داستان های هفته قبل کشیده اند و به مسجد تحویل می دهند در این نرم افزار در فایل های شخصی شان بایگانی می شود. جالب این جاست که بچه ها هر کدام کارت عضویتی دارند که با نزدیک کردن آن به دستگاه، حضورشان ثبت می شود و خودشان را در برابر حضور و غیاب مسئول می دانند.

مسجدی که بچه ها را به رسمیت می شناسد

از فعالیت های مختلف مسجد می توان فهمید دغدغه اعضای مسجد تنها حضور بچه ها و اجرای پرده خوانی نیست و دغدغه مهم تر دارند مثل رفت و آمد بچه ها به مسجد و آشنایی با فضا، آن هم زمانی که خیال شان از حضور پدر و مادرشان در مسجد راحت است و امنیت روانی شان تأمین شده. دغدغه ای که طرح هایی مثل «رابط مدرسه و مسجد» تا حدودی آن را برآورده کرده است. آقای عظیمی می گوید: «در این طرح اسم بچه ها در برگه هایی با مشخصاتی مثل نام مدرسه، نام مدیر و منطقه آن نوشته می شود. کارت هایی که در بردارنده اسم، نشانی و فعالیت های مسجد است را به همین بچه ها می دهیم و از آن ها می خواهیم کارت ها را به همکلاسی هایشان بدهند و با خوش رویی از آن ها دعوت کنند تا در برنامه های مسجد شرکت کنند. البته همیشه روال کار به این شکل نیست و هر هفته دعوت شوندگان تغییر می کنند؛ گاهی بچه های فامیل، گاهی در مترو و گاهی در میان همسایه ها. نقش بعدی را به پدر و مادرها به همراه بچه ها می دهیم، به این شکل که در نامه ای برنامه پرده خوانی و فعالیت های دیگر مسجد نقویه را توضیح می دهیم واز قابلیت اجرای پرده خوانی در آن مدرسه می گوئیم. حالا رابط ما که همان کودک و یا نوجوان مسجد است، این نامه را به مدیر مدرسه می دهد. البته قبل از آن پدر یا مادر رابط با مدیر مدرسه تماس می گیرند و می خواهند که نامه را از رابط قبول کند و توضیح های لازم را به مدیر مدرسه می دهند. این جاست که رابط هم احساس مسئولیت و بزرگ شدن می کند و هم حس خوبی درباره مسجد دارد.»

مدرن بر گزار می کنیم اما اصولی

آقای «عظیمی» از فعالان گروه مسجد نقویه، درباره چرایی پرده خوانی برای بچه ها می گوید: «پرده خوانی یک سنت قدیمی است. قبل ترها حکایت هایی مثل داستان رستم و سهراب در قیهه خانه ها اجرا می شد. ما فکر کردیم داستان های مثل داستان زندگی پیامبران، امامان معصوم و داستان کربلا ظرفیت این را دارد که به شکلی جدید و جذاب برای کودکان و نوجوانان روی پرده برود. ما طی چند سال از شروع فعالیتان، ۱۷۰ ساعت از قصه های قرآنی و ۲۴۰ ساعت از زندگی چهارده معصوم (علیهم السلام) را به پرده خوانی تبدیل کرده ایم. پرده خوانی دهه اول محرم، روایتگر چرایی حرکت امام حسین (ع) از مدینه به سمت کربلا و اتفاقاتی است که در ۱۰ شب اول محرم و شب شام غریبان می افتد.» بعد از گفت و گو با آقای عظیمی فهمیدم که قصه های قرآنی مسجد نقویه بر گرفته از تفسیرهای قرآنی است؛ برای قصه هر معصومی از عالمان دین، منبعی در خواست شده است و آن ها کتاب هایی را معرفی کرده اند. این کتاب ها خوانده و خلاصه شده است، سپس با فهرست، توضیح ها و فیش برداری ها برای داستانی شدن به دست طراحان سپرده شده و آن ها این داستان ها را برای پرده خوانی کودک و نوجوان تصویرگری کرده اند. برای مثال داستان های این دهه مستند به کتاب «در کربلا چه گذشت» نوشته «حاج شیخ عباس قمی»، صاحب مفتاح الجنان است. در مسجد نقویه بیشتر کارها خودجوش و جوان پسندانه است. در گروه پرده خوانی هم به جز مجری و یکی از عروسک گردان ها که کارشان تخصصی است، بقیه کارها به عهده اعضای فعال مسجد است.

